



مقاله

دانشجو و چالش‌های سه‌گانه

در ادامه بررسی دانشجو و سه چالش اجتماعی پیش رویش، به گفت‌وگو با دو دانشجوی فعال امروز، خادم کریمی و آقای محمودی و دانشجوی فعال دیروز آقای نجفی نشستیم. در شماره پیشین تاکید شد که این مباحث با انگیزه بازشناسی وضعیت نخبان‌های دانشجویی در مواجهه با بحران‌هایی موجود در جامعه طراحی شده است. به دلیل طولانی شدن مدت گفت‌وگو و نیمه‌تمام ماندن بحث قرار شد زمانی دیگر را نیز به این بحث اختصاص دهیم. ادامه این بحث در شماره بعد پیگیری خواهد شد. در طول بحث نیز از آنجا که دیدگاه‌ها هم دارای نقاط مشترک و هم نقاط افتراقی بودند چالش بین دوستان بحث را جذاب کرده بود. از این حیث کمتر نیاز به طرح پرسش‌های چالشی دیدیم.

معمود: به نظر من از دو منظر می‌توان به این موضوع پرداخت یکی از منظر آنچه هست و دیگری آن گونه که باید باشد و وضعیت مطلوب. به نظر می‌رسد با پیشینه‌هایی می‌توان این موضوع را بررسی کرد. در اینجا من به‌طور خلاصه قدری به آن می‌پردازم. دانشگاه به‌عنوان یک نهاد مدرن توسط رژیم پهلوی با ساختار دولت مطلقه مدرن وارد جامعه سنتی ایران شد، ولی در بدو امر این صورت‌بندی و هدف آن برآورده کردن نیازهای معرفتی این نظام و همچنین در گسست با نظام آموزش سنتی بود. آن گذشته به مثابه یک سنت در امروز این نهاد تأثیر گذار است کما اینکه پیشینه آن در غرب نیز بر کارکردهای این نهاد در امروز آن متأثر است. این تأثیرها تداخل کارکردی در این نهاد به وجود آورده است و من می‌توانم بگویم که بسیاری از مسائل امروزی دانشگاه در ایران ناشی از همین تداخل کارکردی است. دانشگاه وابسته به دولت اقتدارگرا بوده و با رویکرد مهندسی اجتماعی آن در فرایند نوسازی، همگرایی داشته و این نگاه انتظارات خاصی را بر دوش نهاد دانشگاه قرار داده است. از سویی در جوامع مدرن، دانشگاه تیپ رادیکال دارد، یعنی در تولید نظام دانایی جامعه به دلیل وجه انتقادی دانش تولیدی‌اش حرف اول را می‌زند. این پیشینه در کارکردهای دانشگاه‌های جوامع سنتی که در وضعیت نوسازی قرار دارند، تأثیر می‌گذارد. من معتقدم پارادایم غالب ۱۵۰ سال معاصر ایران تجدیدخواهی است. جمهوری

اسلامی هم به‌عنوان دولتی برآمده از انقلاب ۱۳۵۷ با قرائت خاص خود از این سرمنشق پیروی می‌کند. دستگاه معرفت علمی از مختصات نهاد دانشگاه است که با ملزومات معرفت سنتی تداخل و تعارض دانایی و تولید دانش پیدا می‌کند. در نتیجه دانشگاه هم با توجه به این پیشینه به جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت مدرن وابسته است و از سویی دیگر ناگزیر به برطرف کردن نیازهای ایدئولوژیک انقلاب اسلامی به‌عنوان مولد مشروعیت دولت انقلابی است. به خاطر حضور تمام رخ، ایدئولوژی عمده ابعاد زیست‌جهان ایرانی سیاسی شده و دانشجو و دانشگاه به‌عنوان یک مصرف‌کننده اجتماعی در این وضعیت شریک است. با تغییرات عصر سازندگی و اصلاحات پارادایم‌های دیگری به فضای گفتمان انقلابی افزوده شد که به تولید تضادها و تعارض‌هایی با سامانه ایدئولوژی انقلاب اسلامی انجامید. به همین دلیل است که دولت جدید میل فراوانی به تقویت و بسط بیشتر آن ایدئولوژی دارد تا ناخالصی‌های موجود را تسویه کند و اصالت ایدئولوژیک انقلاب را احیا کند. این دولت احساس می‌کند چسب اجتماعی که می‌تواند جامعه را همبسته نگاه دارد همین تداوم ایدئولوژی است. در نتیجه امروز ما میل بسیاری به برجستگی امر سیاسی می‌بینیم که از عمیق شدن فرایندهای تحول متفاوت، جلوگیری می‌کند. این پیشینه رابطه بین دانشگاه و امر سیاسی و اجتماعی را به نحو خاصی تعریف می‌کند. با تعریفی که از نوسازی دارم می‌خواهم رابطه بین سه مؤلفه ذکر شده را با دانشجو بررسی کنم. با این پیش فرض که تجدد یا نوسازی نوعی از مدیریت بهینه زندگی روزمره است که با تفکیک حوزه‌های مختلف زندگی، به تعریف یک انسان-شهروند-که دارای حقوقی متفاوت با حقوق انسان سنتی است- می‌انجامد و غایت نهایی آن اخلاقی کردن مناسبات انسانی در ابعاد متعدد آن می‌باشد. بین دانشگاه و امر سیاسی و مفهوم نوسازی ارتباطی ارگانیک وجود دارد که اگر خوب مدیریت شود می‌توانیم از این رابطه، خروجی مطلوبی هم داشته باشیم.

نجفی: بحث من بیشتر مربوط به وضعیت کنونی دانشگاه است. دانشگاه زائیده یک توسعه آمرانه است که جریانات آزادبخش و دموکرات پیوند خورده و معمولاً با جریانات مترقی جامعه هم‌تا بوده و همچنین در خلأ حضور اصناف، دانشگاه وظایف سنگینی بر عهده داشته است. این وضعیت، دانشگاه را بیشتر سیاسی کرده و در نتیجه پیوند دانشگاه با بیرون بیش از پیوند با درون آن شده، یعنی دانشگاه

محمودی: در جوامع مدرن، دانشگاه تیپ رادیکال دارد، یعنی در تولید نظام دانایی جامعه به دلیل وجه انتقادی دانش تولیدی‌اش حرف اول را می‌زند

نسخه نهایی از زمان اسفند ۸۷ و فروردین ۱۳۸۸

بیشتر از دانشجو، با حزب و روشنفکر ارتباط داشته. فرایندهایی چون انقلاب فرهنگی، فشارهای ادواری مختلف و... بر دانشگاه تأثیر بسیاری داشته است. دانشگاه یک تأثیر گذار متقابل بر جامعه دارد. برای بررسی این وضعیت باید تعریفی از دانشجو و سیاست داشته باشیم و رابطه این دو را نیز ببینیم. سیاست موضوعی مربوط به زیست روزانه ماست. دانشجو در نسبت با جامعه با سه مؤلفه مختلف تعریف می شود؛ خانواده، دوستان و صنف که این سه مؤلفه در نهایت جزیی از فضای کلان ملی می شود. دانشجو در کنار گروه های اجتماعی چون کارگری، معلمان، و کلا و همه نیروهای اجتماعی مؤثر و واسطه بین روشنفکران و توده قرار می گیرد، یعنی او هم واسطه ای بین نیروهای روشنفکری و جامعه است، اما چرا الان در این جایگاه نیست؟ دانشجو با بیرون ارتباط داشته، اما پیوندهای درونی خود را از دست داده است، یعنی بایده دانشگاه پیوند نداشته. بحث من این است که چرا دانشجو با افول و صعود قدرت های سیاسی افول و صعود می کند. پاسخ به این پرسش می تواند ما را به رابطه دانشگاه و همه مناسبات اطرافش یاری برساند.

کریمی: در ایران دانشگاه نقش خاصی در نقشه نهادی ایران دارد، چرا که مفهوم علم (Science) با تغییر پیوسته است. فضای علم سنتی مبتنی بر منطق ارسطو آن چنان به تغییر بهانه می داده و بیشتر تحلیل مد نظرش بوده تا تغییر، اما در فضای علم جدید عمل جایگاه خاصی دارد. به گمان رضاشاه نهاد دانشگاه می توانست ابزاری برای اهداف او باشد، اما دانشجویان افزون بر تغییر در ابزار به تغییر در اهداف هم رسیدند. بخش های دیگر جامعه هم با حکومت درگیر بودند، اما در این تغییرات، دانشگاه تبدیل به عنصر اصلی تغییر می شود، چرا که از سوی ارتباطات گسترده داخلی و خارجی دارد و از سوی دیگر دانشجو به منافع عمومی توجه دارد و دیگر افراد به منافع خود اصرار می دادند. برای دانشجو منافع فردی آن چنان اصلاتی ندارد، اما در مورد دیگر ائتلاف اجتماعی این موضوع صادق نیست. خانواده ها توصیه می کنند که دانشجویان در دانشگاه وارد فضای سیاسی نشوند، چرا که چنین ذهنیتی از دانشگاه در اذهان هست، اما این توصیه ها در مورد دیگر بخش های اجتماع نیست، برای نمونه اگر فردی بخواهد وارد بازار یا هر نهاد دیگری شود، کمتر ممکن است با چنین توصیه ای روبه رو شود. اینها نشان می دهند که دانشگاه ویژگی پیگیری منافع عمومی را در ذات خود دارد. در شرایط امروز نیز انتظار فعالیت سیاسی از دانشگاه می رود، اما به واسطه فضای سال های اخیر دانشگاه دچار دو قطبی شده که یا منفعل است یا تندرو. به نظر من به دلیل فاصله افتادن بین انتظارات جامعه و ابزار تحقق آن، دانشگاه دچار

بأس و افسردگی شده، یعنی دانشگاه ابزار لازم را اکنون در اختیار ندارد و گرنه نمی توان کارکرد سیاسی آن را نفی کرد.

تاینچاسه دیدگاه وجود داشت. آقای محمودی فعالیت سیاسی دانشگاه را یک برنامه تعیینی می دید، آقای نجفی ناشی از پیوند دانشگاه با نهادهای غیر دانشجو می دید و آن را انحراف از کارکرد قلمداد می کرد و خانم کریمی آن را یک ضرورت می دانند. به هر حال یک رأس مثنی که دانشجوی سیاسی باید به تعامل جدی با آن پردازد، خانواده است. معمولاً خانواده ها با فعالیت سیاسی - اجتماعی فرزندان در دانشگاه مخالفت می کنند. به نظر شما دلیل این مخالفت و راه حل نزدیک شدن دانشجوی سیاسی به خانواده چیست؟

محمودی: دانشجو به خاطر کارکرد نهادی

کریمی: دانشجو در نسبت با جامعه با سه مؤلفه مختلف تعریف می شود؛ خانواده، دوستان و صنف که این سه مؤلفه در نهایت جزیی از فضای کلان ملی می شود

دانشگاه واسطه فرهنگ است و این به واسطه کاربرد عقلانیت انتقادی است که دانشگاه تولید می کند. به نظر من دانشجو لیدر نیست، بلکه متأسفانه امروزه به توهم لیدری دچار شده و یا این میراث و پیشینه، این وجه را برای وی تعریف کرده است. هر چند دانشگاه با جامعه تعامل عینی و واقعی دارد، اما این تعامل برابر نیست. در دانشگاه هم مثل جامعه مناسبت نخبه-توده وجود دارد. توده دانشگاه مشغول زندگی روزمره است. با توجه به وفور دانشگاه در ایران و توده های شدن آموزش عالی، همچنین بحران های مختلف نسل جوان، به نظر می رسد اولویت اگر به امر اجتماعی داده شود، به طور عینی تر با این بحران ها برخورد می شود، اما نقش لیدری دانشگاه برای نخبگان دانشگاه وجود دارد. جامعه ما دارای خرده فرهنگ های مختلف است در نتیجه دانشگاه نیز که جزئی از جامعه است، بر همین اساس نظام های ارزشی متفاوتی دارد. سیاست های دولت کنونی مبتنی بر بومی سازی و قطع رویارویی خرده فرهنگ هاست. سهمیه بندی جنسیتی و بومی پذیری دختران نیز در همین راستاست. حرکت حاضر روی کنترل مواجهه این خرده فرهنگ هاست که در فرایند دگر پذیری منجر به ایجاد نگاه انتقادی به خود و دیگری شده و

به تحول فرهنگی می انجامد. پس نظام ارزشی حاکم که هر صدد تمرکز و کنترل ارزش های خاص است با نظام ارزشی برآمده از کارکردهای دانشگاه با مختصاتی که اشاره شد، متفاوت است. نظام ارزشی حاکم از تمام ساز و کارهای موجود با توجه به امکانات در اختیارش، برای رشد و بسط یافتگی اش استفاده می کند و الگوی خاصی از سبک زندگی را ترویج و حمایت می کند، در نتیجه بسیاری از کسانی که با فرهنگ سیاسی مسلط سرو کار دارند ناگزیر مابین اخلاق انسانی را نقض کرده و برای منافع خود، که تحت مدیریت قدرت مسلط است، کارهایی برخلاف نظام ارزشی خود انجام می دهند، در حالی که این امر آنها را دچار دوگانگی اخلاقی کرده و ناهنجاری های اجتماعی را باز تولید می کند. این تفاوت ها و اعمال قدرت ها در نظام های ارزشی، جامعه را دچار بحران اخلاق کرده. به نظر من وظیفه اصلی نخبگان دانشجو، باز تعریف دانشجو به مثابه روشنفکر حرفه ای - به معنای کسی که همواره به نقادی فرایندهای اجتماعی می پردازد - است. این روشنفکر حرفه ای منطق فرهنگ مدرن را در پیش و روش داراست، یعنی جدای از آرامش سستی که به واسطه وابستگی فرد به قوم و خانواده و زندگی اتفاق می افتد، بتواند زندگی خود را به صورت مدرن مدیریت کند. آنها باید با نگاه انتقادی گفت و گویی دائم با همه مناسبات بخصوص خانواده انجام دهند. تأکید می کنم این نقادی باید گفت و گویی و در صدد ایجاد توافق و تبدیل آنها به تقاضا باشد. همچنین نخبگان دانشگاه باید به سمت تفکیک امر اجتماعی از امر سیاسی به مثابه امری معطوف به کسب قدرت در نهاد دولت بروند. این موضوع باعث می شود دانشجو در بازی پر هزینه و کنترل شده ای که برایش طراحی شده، نقش نیافریند، بلکه به امر محسوس و ملموسی در بطن امر اجتماعی پردازد و در واقع بازی جدیدی را شروع کند. دو مؤلفه فوق مابین امکان را می دهد که دانشجو را هر چه بیشتر با دستگاه ارزشی خانواده اش وارد کارکرد زندگی کنیم به این معنا که مثلاً فرزندان معلمان در دانشگاه پیگیر مسائل صنفی معلمان از درون دانشگاه باشند. این اتفاق به عنوان حقوق صنفی دانشجویان صورت می گیرد. این وضع آنها را با مسائل محسوس و ملموس خانواده پیوند می زند، یعنی دانشجو باید از نقطه پیوند حقوق خود و خانواده شروع کند تا مسائل حل شود. برای این منظور نیاز است فعالان دانشجویی که دید روشنفکر حرفه ای بودن را داشته و آن را به مثابه فعالیتی داوطلبانه و اخلاقی انتخاب کرده اند، دانشجویان، جنبش دانشجویی را به سوی جذب نخبگان دانشجویان هدایت کنند، یعنی به جای اینکه نهادهای دانشجویی محل وقت گذرانی و اصطکاک با روزمره گی سیاسی

شود، تبدیل به محلی برای افراد مسئول و متعهد شود. در واقع به جای اینکه ما نسبت به خانواده بی خیال و منفعل باشیم، با آنها وارد گفت و گو شویم. در ادامه در ساراه رأس دیگر مثلث که درس باشد، به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

نقضی: من اعتقاد دارم دانشجوی نباید لیدر سیاسی باشد. این نقش به او تحمیل شده است. البته آقای تقی رحمانی هم بحث های مفصلی در این باره داشتند. به نظر من احزاب ما چون نیروی صنفی ندارند دانشگاه را مصادره کرده اند. چون دانشگاه ذاتاً مدرن است و گرایش به نوخواهی دارد به سمت احزاب مترقی تر می رود، اما این موضوع گاهی حتی به سوءاستفاده انجامیده، حتی احزاب اپوزیسیون. من می خواهم در اینجا به تفاوت دو دیدگاه دولت محور و جامعه محور بپردازم. روشنفکران ما غالباً دولت محورند، یعنی

می خواهند همه مسائل را از طریق دولت حل کنند. این دیدگاه به حاشیه نشینی نگاه جامعه محور انجامیده است، یعنی نه کارگر و نه معلم و... نمی توانند نقش خود را تعریف کنند. از دانشجوی که با توجه به سنش انتظاری نیست. دانشجوی تا به خود می آید که یک روند نادرست یا درست بوده در سش تمام شده و از دانشگاه بیرون می رود. البته این ایرادی ندارد، چرا که دانشگاه محل تمرین است. این شکست ها می تواند تجربه باشد و دانشگاه محل تجربه است. متأسفانه دانشگاه، تحمیل این ذهنیت که دانشجوی لیدر سیاسی است را پذیرفته و امروز هم فعالان دانشجویی از آن حمایت می کنند. در واقع دانشجوی نمی خواهد نقش

تأثیر گذاری بر جامعه که حتی از طریق آن می تواند بر قدرت هم تأثیر بگذارد را بپذیرد. اگر او خواهد نقش اصلی خود را ایفا نکند دچار سرکوب و رخوت می شود. ما هزینه های زیادی بعد از ۱۸ تیر دادیم اما هیچ گاه دانشگاه روی استقلال خود در این سال ها نایستاد؛ نمونه اش همین طرح ۴۰ درصد سهمیه بسیج. یا وقتی ما از مسئله ای به نام فقر صحبت کنیم این مسئله به خانواده ها هم برمی گردد، چرا که بسیاری از خانواده های دانشجویان شهرستانی که بیشترین تعداد دانشجویان را تشکیل می دهند، از خانواده های زیر متوسط هستند. من نمی خواهم جایگاه دانشگاه و خانواده را جدا کنم، اما اولویت بندی هایی هست. مجلس ششم یک لایحه تشکیل های دانشجویی داد که ما اصلاً آن را نخواندیم. دانشجوی ما در آن مقطع به دنبال رفاندوم بود، که این به نظر من یعنی جامعه.

دانشگاه در موضعی نیست که بخواند به مسئله ای چون رفاندوم بپردازد. موضوع قابل توجه ما باید این می بود که مثلاً چرا ریاست دانشگاه انتخابی نیست؟ یا چرا دانشگاه با جامعه پیوند ندارد؟ ما باید روی بودجه پژوهش حساس می شدیم. یا اینکه چرا آمار خود کشی و اعتیاد در دانشگاه رو به افزایش است؟ این

بحث ها در نهایت به مدیریت کلان جامعه برمی گردد و از سویی هم احزاب سیاسی و روشنفکران به چالش کشیده می شوند. ما باید از احزاب پیرسیم که چرا برای دانشگاه برنامه ندارند؟ آیا تنها وجود چند واسطه بانفوذ در دانشگاه برای استفاده مقطعی از آن کافی بود؟ من رویکرد صنفی را کامل می بینم و زیاد به مدل نخبه - توده در دانشگاه معتقد نیستم. نخبه های دانشگاه سیاسی بودند که با بدنه دانشگاه و جامعه از تباطی نداشتند، چرا که بحث صنفی نداشتند و در نتیجه حرفی برای زدن به دانشجویان نداشتند. اگر هم گاهی اعتراض صنفی بوده در نهایت به بحث سیاسی انجامیده است. اینکه دوستان ما "طرح بهار بغداد، بهار تهران" را مطرح کردند جدای از ارزیابی محتوایی، اصلاً در جایگاه دانشجوی نبود و نیست! اما اینها هیچ کدام نقد نشده اند.

محمودی: به نظر من دانشجوی لیدر نیست، بلکه متأسفانه امروزه به توهم لیدری دچار شده و یا این میراث و پیشینه، این وجه را برای وی تعریف کرده است

مشکل اصلی دیگر عدم انباشت تجربه در دانشگاه است. پیشینیان ما چیزی برای ما باقی نگذاشتند و البته ما هم با نسل بعدی دانشگاه همین کار را کردیم. این فقدان تجربه باعث تکرار اشتباه شده است. ما نیاز به یک گفتمان داریم که فراتر از حد یک یاد و مقاله است. این گفتمان باید از سوی فعالان دانشجویی پیگیری شود. دانشگاه ما به واسطه تشدید بحران های اجتماع بحران زده شده است. کافیت نگاهی به آمار اعتیاد و خود کشی در دانشگاه بیندازیم. این مسائل مغفول مانده و ما می خواهیم دانشگاه بحران زده مرجعیت سیاسی جامعه باشد! من از ۳۰ نفر دانشجوی فوق لیسانس نظر سنجی کردم، آنها به اجتماع می گفتند هیچ چیزی در دوران فوق لیسانس بر ما افزوده نشده است. از میان آنها ۲۷ نفر پایان نامه خود را کپی کرده بودند. وقتی دانشجوی به پژوهش بی اعتنا می شود نشان می دهد دانشگاه وارد فاز بحرانی شده است. بحث من در اینجا کاملاً سلیبی است چون بحران خیلی عمیق است. من نمی توانم به دانشجوی بگویم وارد فضای صنفی خود شود چون وضعیت او بحرانی است.

بعضی می خواهند به دانشجوی فضایی آرمانی

بدهند. چه کسی گفته دانشجوی باید بدرخشند و بر ضد ظلم بسبزیزد؟ او با این همه بحران اصلاً با کدام ظلم می تواند بسبزیزد؟ دانشجوی از مسائل واقعی دور و بر خودش غافل است. به غیر از دانشجوی، دانشگاه هم مشکل دارد. اساتید را که اخراج کردند کدام اعتراض جدی از سوی اساتید شکل گرفت؟ اساتید که موضع سیاسی به مفهوم سوگیری قدرت و نقش حزبی نداشتند! اگر چه هیچ انسان اهل فکری بدون سوگیری سیاسی وجود ندارد. دفتر تحکیمی که در مورد غزه بیانیه می دهد آیا در مورد ۴۰ درصد سهمیه برای دانشگاه هم اینقدر واکنش نشان می دهد؟ حالا کاری با محتوای بیانیه ندارم. اینها یک پازل است که با کنار هم چند نشان می بینیم دانشگاه با وجود قابلیت های بسیارش، در جای خودش قرار نگرفته است. همه عوامل نقش دارند، اما دانشجویان هم خود را نه نقد می کنند نه به وزن و جایگاه خود می اندیشند. اینکه فرار مغزها صورت می گیرد مسئله اصلی دانشگاه است. گویی دانشگاه جزیره ای جدا از جامعه شده است. هنوز هم برخی احزاب سیاسی اپوزیسیون معیار فعال بودن دانشگاه را شرکت در انتخابات می بینند! هنوز نمی خواهند باور کنند که دانشگاه پر از بحران است. از یک سو خانواده ها متأثر از جامعه، بحرانی شده اند و جامعه از این خانواده های بحرانی تشکیل شده. دانشجوی متأثر از این بحران وارد دانشگاه می شود. از سوی دیگر به دلیل افزایش کمی دانشجویان بازار کار مرتبط پیدا نمی شود. اینها همه ساختارهای اجتماع را بحرانی می کنند. امروز

باید دید چند درصد از آن همه دانشجویی فعال پس از درس به فعالیت خود ادامه داده اند. دانشجویان می خواستند لیدر حزب باشند، اما حالا حتی از یک دکتر یا مهندس خوب هم کمتر شده اند.

گفتمان سیاست روزمره که در دانشگاه فعال است یا دانشجوی را سرخورده می کند و یا منفعل. دانشجویان فعال می خواستند یا مصدق شوند و یا شریعتی اما جامعه از دانشگاه، دکتر خوب، و کیل باشرف و بازارگان خوب می خواهد. من جدا از خود دانشگاه به پرونده های آن هم می اندیشم. آیا تمام این دانشجویان فعال هم جذب مناسبات ناسالم اجتماع می شوند؟ یا مناسبات سالم تولید می کنند؟ این وضعیت نامطمئن قابل دفاع نیست که از خانواده بخوایم از آن دفاع کند!

کویچی: منظور من از دانشجوی، دانشجوی ایرانی است. فکری می کنم هیچ قاعده کلی در مورد دانشگاه و دانشجوی نمی توان گفت، چرا که در جوامع مختلف ویژگی های مختلف وجود دارد، اما در جوامع دموکرات تصمیمات حکومتی و دولتی را جوامع تصمیم ساز - مطبوعات، مجامع علمی، دانشگاه و... می گیرند. در این نظام ها حکومت در برابر نخبگان

نمی‌ایستد، نقش انتخاب‌گر بین نظرات کارشناسی مختلف را بازی می‌کند. به واسطه شناختی که عالم از جامعه دارد، این نقش به او داده شده است. در این جوامع برای علم نقش خاصی قائلند، یعنی به طور ناخودآگاه روشنفکر تبدیل به لیدر می‌شود. در جامعه ما وضعیت برعکس است. در آمریکا دانشگاه نقش کارشناسی حکومت را دارد، اما در جامعه ما این گونه نیست. در نتیجه دانشجویان برای فعالیت‌های خود به دنبال روشنفکران می‌روند و از بین آنها انتخاب می‌کنند، برای نمونه شعار رفراندوم متأثر از فضای برخی از اپوزیسیون بود. این نقش دانشگاه است و دانشگاه نمی‌تواند به کمتر از این بسنده کند. امروز برخی از روشنفکران ما معتقدند که باید مناسبات حاکمیت را کنار گذاشت و به دنبال اصناف رفت. آنها معتقدند شرکت در انتخابات و مناسبات حاکمیتی را باید به اصحابش سپرد و به دنبال فلان صنفی رفت که حقوقش در حال تضییع است. آنها معتقدند چنین نقشی بهتر از کار سیاسی می‌تواند تأثیر بگذارد و معمولاً کم‌شدن هزینه را دلیل می‌آورند. به نظر من جامعه محوری باید رفراندوم دانشجویی تضادی ندارد. اولین ایراد به این دیدگاه اینست که هر حرکتی بدون تحلیل سیاسی کور است و شکست می‌خورد. ما باید یک بینش کلی از مسائل جهانی و داخلی داشته باشیم. نباید فکر کرد صرف کوچک بودن هدف، هزینه را خیلی پایین می‌آورد. در دانشگاه علامه یک سری اعتراض فقط برای حفظ نهادی که وجود داشت - انجمن اسلامی - انجام شد و خیلی از کسانی هم که در این اعتراضات شرکت کردند اصلاً دید سیاسی نداشتند، اما همین اعتراض صنفی کوچک هم شکست خورد! ضمن آنکه هزینه‌های سنگینی هم برای شرکت کنندگان در پی داشت؛ آن چنان سنگین که هنوز عده‌ای از دانشجویان آن دانشگاه از دست تبعاتش خلاص نشده‌اند. این را می‌پذیرم که ما نیاز داریم روی مشکلات عینی تکیه کنیم، اما مشکلی که پیوندهای اجتماعی سیاسی کلاتش مشخص نیست، چه جای طرحی دارد و چه دستاوردی از حل آن مشکل عاید جامعه می‌شود؟ قبول داریم که باید از کوچک شروع کرد، اما در نهایت باید به سمت خواسته‌های بزرگ رفت. جهت باید خواسته‌های بزرگ را در متن خود داشته باشد. این دو باید با هم باشد، نه می‌توان روز اول به دانشجوی گفت، مثلاً در مورد غزه موضع داشته باش و نه می‌توان گفت به تو ربطی ندارد که در غزه چه گذشته است. این مسائل در یک کلیت کلان به هم می‌رسند.

در ضمن لبه تیغ را نباید روی رفتار نخبگان دانشگاه گذاشت. من نمی‌خواهم بگویم دانشجویان اشتباه نکرده، اما حق هم نداریم بنشینیم و بگویم چه باید بکنند و چه نباید بکنند، دست کم این وضعیت دردی

را دوانمی‌کند. یکی از دلایلی که نخبگان دانشگاه از دانشجویان فاصله گرفته‌اند، فشارهای خارجی وارد به دانشگاه است. ما باید این عامل را هم در نظر بگیریم. می‌خواهم به کمک این بحث برای نسبت خانواده و دانشجویی تبیینی اراده دهم؛ نخست این که خانواده همواره نقش مخالف را در فعالیت دانشجویان ایفا نکرده است. پیش از انقلاب اگر یک جوان انقلابی شهید می‌شد، خانواده‌اش به مبارزه می‌پیوستند. خانواده قصد نگهداری و معنویت از آسیب را در قبال فرزند دارد، ولی اگر مشکلی جدی برای یکی از اعضایش به وجود آید از او حمایت جدی می‌کند. به نظر من مشکلی که الان وجود دارد این است که مسائل دانشجویی مستمر و دائم است. دانشجوی به طور مستمر و فرساینده دچار مشکلات می‌شود. برای

کریمی: مجلس ششم یک لایحه تشکیل‌های دانشجویی داد که ما اصلاً آن را نخواندیم. دانشجویی ما در آن مقطع به دنبال رفراندوم بود، که این به نظر من یعنی فاجعه. دانشگاه در موضعی نیست که بخواهد به مسئله‌ای چون رفراندوم بپردازد. موضوع قابل توجه ما باید این می‌بود که مثلاً چرا ریاست دانشگاه انتخابی نیست؟ یا چرا دانشگاه با جامعه پیوند ندارد؟ ما باید روی بودجه پژوهش حساس می‌شدیم. یا اینکه چرا آمار خودکشی و اعتیاد در دانشگاه رو به افزایش است؟ این بحث‌ها در نهایت به مدیریت کلان جامعه بر می‌گردد و از سویی هم احزاب سیاسی و روشنفکران به چالش کشیده می‌شوند

همین خانواده در موضع صیانت از عضو خود به امتناع از عوامل پدید آمدن این مشکل فرساینده مستمر می‌پردازد. خانواده می‌داند تبعات این عمل اجتماعی نه تنها زندگی امروز که درس، کار، ازدواج و تمام شئون زندگی عضو را به مخاطره می‌اندازد، در نتیجه با وجود یک دیدگاه کلان و اجتماعی-سیاسی، دانشجوی باید به مسائل عینی بپردازد تا هم بتواند نظر

خانواده را نسبت به مشروعیت کارش جلب کند و هم دچار حرکت مقطعی و کور نشود. خانواده را باید در یک سیر دراز مدت با مشکلات عینی و انضمامی وارد عرصه کرد. و گرنه اگر هزینه دادن پایین ملاک ایجاد ارتباط بین دانشجوی و خانواده باشد، باید گفت بهتر است دانشجویان هیچ کاری نکنند، چون هر کاری که به نظر جدی بیاید، با برخورد شدید روبه‌رو می‌شود.

به نظر من نیاز به یک جمع‌بندی تأییدین‌جادریم. سه دیدگاه ضمن وجود مشترک فراوان، نقاط تمایز جدی هم دارند.

محمودی: فکر می‌کنم به مسیرهای مشترکی در طول بحث رسیدیم. اینکه برای پیوند با خانواده باید به یک مسئله انضمامی تکیه کرد، حقوق مقابل دانشجوی و خانواده و پیگیری مطالبات خانواده از وظایف دانشجوی است، نقاط مشترک ما بود. من هم موافقم دانشجوی باید از دانشگاه و خواسته‌های صنفی شروع کند، اما به قول خانم کریمی هیچ حوزه‌ای از فعالیت جدی نمی‌تواند متضمن مصونیت باشد. ضمن اینکه مادر وضعیتیتی هستیم که هیچ برخوردی حساسیت جامعه را بر نمی‌انگیزد! به نظر من دانشجویان فارغ‌التحصیل برای تقویت بعد صنفی فعالیت دانشجوی باید وارد میدان شوند تا نهاد سازی صورت گیرد. دانشجویانی که به غیر از درس آموزشی انگیزه کار داوطلبانه هم دارند باید از طریق انجمن‌های داوطلبانه دانشجویی جذب فعالیت‌های خدمات اجتماعی شوند.

نحی: به نظر من بهتر است واژه تشکیل‌های دانشجویی را به کار ببریم.

محمودی: بین دانشجوی‌های ما حتی پیوند علمی وجود ندارد. دانشجوی تا تجربه خویش آموخته‌ای می‌اندوزد به ترم آخر رسیده و باید برود. هیچ مکانی هم برای انتقال تجربیاتش نیست. در ضمن خانواده هم هیچ‌گاه نسبت به فعالیت عضو در انجمن‌هایی که وجه غیر سیاسی دارند خرده نمی‌گیرد. از این طریق دانشجویی علاقه‌مند به کار داوطلبانه شناسایی می‌شود. برای تغییر ناگزیریم روی این دانشجویان سرمایه‌گذاری کنیم. دانشجویی که سرش گرم کار فردی خودش است کاری از دستش بر نمی‌آید. هر مرزی که منجر به هزینه‌دهی می‌شود باید کم‌رنگ شود اما این دلیل نمی‌شود از هویت و شخصیت خودمان عبور کنیم. باید روی مواضع خودمان به طور اصولی با سیستم تا بتوانیم شأن اخلاقی هویتمان را حفظ کنیم. اگر آقای احمدی‌نژاد می‌گوید دانشجوی باید علیه ظلم بدر خنشد ما باید به او لایک بگوییم چون این یک اصل اخلاقی است ولی مشخص کردن مصداق ظلم امری واقعی و عینی است. بنابراین با انجمن‌های صنفی باید علیه مدیریت انتصابی که ظلم

شماره ۸۷ فروردین ۱۳۸۸

ستاره دار می شود و... در واقع باید روند گذشته را نقد رادیکال کنیم؛ رادیکال به این معنا که ریشه این وضعیت دانشگاه را شناخته و اصلاح کنیم. همچنین منظور من از جامعه محوری به معنای دوری از قدرت نیست، بلکه به این معناست که از نقاط ملموس و در دسترس، قدرت کنترل شود.

کریسی: من معتقدم برخی جریان‌ها برنامه ریزی دقیق در مورد دانشگاه، و البته دیگر نهادها دارند، یعنی اگر امروز تحکیم زیر فشار است به خاطر توانمندی اوست. به نظر من هر راه حل دیگری هم جز آنچه تا به امروز اتفاق افتاده دهیم که قرار باشد به حل مسائل انضمامی بینجامد، با برخورد شدید روبه‌رو خواهد شد. چرا که در چه باید کرد به تحلیل کلان اجتماعی سیاسی می‌انجامد. به نظر من تنها راه، مقاومت است. باید با تمام وجود مقاومت کرد هر چند چون تحلیل کلان در ذهن همان نیست مقاومت‌ها عمقی و جدی نمی‌شود. ما خودمان هم انسجام نسبی مان پایین است. نمی‌توان از دانشجوی سال اول انتظار انسجام داشت. محمودی: اما ما باید یک برش بخوریم و تبدیل به جریان خاص یا یک تفاهم یا توافق خاص شویم. کریسی: نظر من هم حرکت به سوی جریان خاص است.

آموزش دهیم. این کار باعث می‌شود خانواده‌ها بپذیرند ارزش‌های مدرن شوند. از این طریق می‌توان یک جریان اجتماعی عمومی را سامان داد که کاربردی است و به حل بحران‌های روزمره هم می‌انجامد.

نجفی: در مورد دانشگاه علامه باید بگویم دانشجویان علامه معتدل‌ترین رویکرد را انتخاب کردند و به گفت‌وگو با مدیریت پرداختند، در حالی که مدیریت اراده کرده بود این انجمن را تعطیل کند. مدیریت در مقابل این گفتگوها به اعمال خشونت شدید پرداخت و با فشار بسیار بالایی موفق شد عده‌ای را منفعل و عده‌ای را سرخورده کند. این شیوه به نظر می‌رسد در دیگر دانشگاه‌ها هم از سوی مدیریت، استقبال می‌شود. اگر امروز بحث ۴۰ درصد سهمیه بسیج دانشجویی مطرح می‌شود، می‌دانند که کمر دانشگاه شکسته و دیگر برد اجتماعی دهه هفتاد شمسی خود را ندارد. فقدان نقد اساسی در چنین شرایطی برای یک جریان معطوف به قدرت که حیات و ممانت خود را به احزاب سیاسی پیوند زده است، باعث شد دانشگاه تضعیف شود. در نتیجه حالا هر کاری که اراده شود با دانشگاه انجام می‌شود. استادش اخراج می‌شود، سهمیه‌بندی جنسیتی می‌شود، تشکل‌هایش تعطیل می‌شود، دانشجویش

علمی علیه نهاد پیشرو و انتقادی دانشگاه است و زیر سوال بردن شخصیت علمی اعضای نهاد دانشگاه را در پی دارد مقاومت کنیم. از اینجا می‌توان دانشجوی فعال را پیدا کرد تا با تکیه بر بعد کارشناسی و علمی دانشجویان فعال، با دورویکرد انتقادی مسائل را به صورت ریشه‌ای بیان کنیم. باید برای بهینه‌سازی سیستم آموزش تلاش کرد و فعالیت‌های انتقادی دانشجویی را به این سمت هدایت کرد تا شأن علمی دانشگاه تقویت شود. ما از مسائل روزمره زندگی دانشجویی غافل شده‌ایم، برای نمونه ما برای بهداشت عمومی، بهداشت روانی، رعایت حقوق شهروندی و دیگر شئون دانشگاه برنامه‌ای نداریم و آنها را فراموش کرده‌ایم.

در اینجا انجمن علمی دانشجویان باید مدیریت دانشگاه را به چالش بکشد. از معضلات زندگی دانشجویی و آسیب‌هایی مانند فقر، نارسایی‌های جنسی، آسیب‌های روانی و اعتیاد در میان دانشجویان بگوید. ما باید سعی کنیم با پیوند بین فعالین سیاسی دانشجویی سابق و تشکل‌های دانشجویی در دانشگاه خواسته‌های روزمره مردم را پیگیری کنیم. در واقع ما باید ارزش‌های دنیای مدرن - به معنای شیوه مدیریت زندگی امروز - را به دانشجویان واسطه‌وی به خانواده،

اگر خواهان اشتراک نشریه هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۶۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۳۵ یورو و آمریکا ۴۰ دلار می‌باشد.

حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی و یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز تقاضید. بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.

۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کمی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است. از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت مالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۲۴۵/۸۹۵



فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

« قید کدپستی الزامی است. »